

زیباترین قصه‌های دنیا ۹



داستان‌های چارلز دیکنز

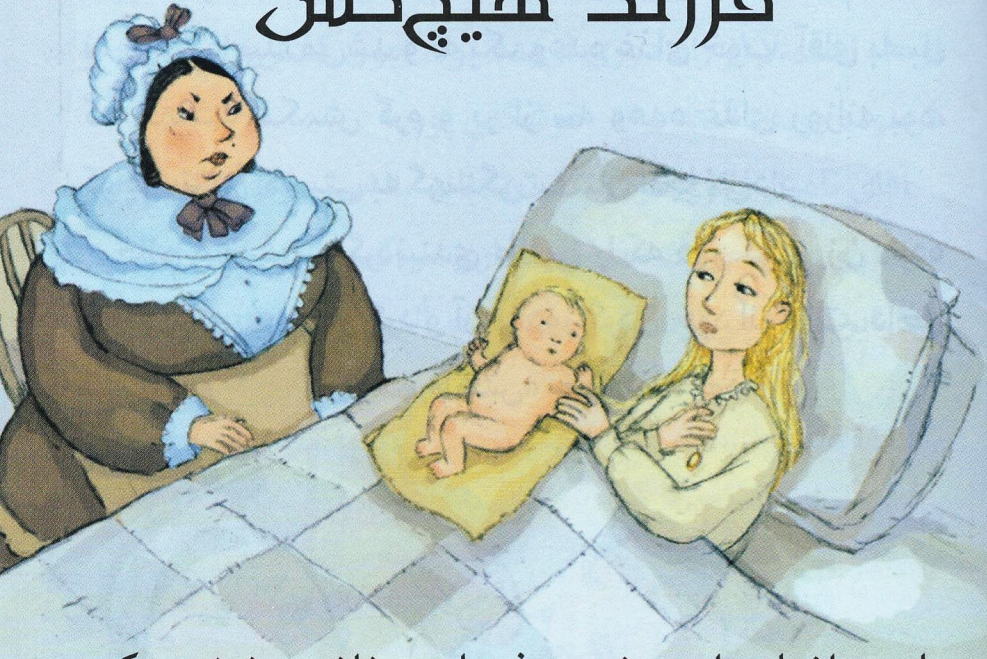


مترجم: عباس زارعی



فصل ۱

فرزند هیچکس



مادر جوان با صدایی به نرمی برف‌های چرخان بیرون، زمزمه کرد: «مُ... مُرا... قبش... با... شین...» صورتش مثل ملاف‌های که او را پوشانده بود، سفید شده بود. به زحمت فرزند تازه متولدشده‌اش را نوازش کرد، برای آخرین بار آهی کشید و چشم‌هایش را برای همیشه بست.